بسم الله الرحمن الرحیم

شنبه 25/11/93

جلسه 1114

بحث در جایی بود که ما می دانیم یک فعلی مسقط تکلیف هست اما نمی دانیم آیا این فعل عدل الواجب هست که در فرض عجز از آن عدل دیگر واجب هست عقلا اتیان این عدلی که مسقط هست، و یا صرفا این فعل مسقط تکلیف است بدون اینکه عدل واجب باشد، که اتیان به او ولو در فرض عجز از ان عفل آخر واجب نیست، مثلا شرکت در نماز جماعت نمی دانیم عدل نماز فرادی هست که اگر کسی عاجز شد از نماز فرادی بخاطر اینکه قرائت صحیحه بر او ممکن نیست واجب می شود عقلا حضورش در نماز جماعت، یا صرفا حضور در نماز جماعت مسقط تکلیف هست به وجوب قرائت در نماز، که اگر صرفا مسقط باشد عقل حکم نمی کند کسی که عاجز از قرائت صحیحه است حتما باید در نماز جماعت شرکت کند، چون عقل حکم به امتثال تکلیف می کند که متعلق تکلیف را اتیان کنید، اما اگر عاجز شدیم از اتیان متعلق تکلیف واجب باشد که مسقط آن تکلیف را ایجاد کنیم همچنین چیزی نداریم.

اقول: این کبری مسلم است، اینکه اتیان به عدل الواجب لازم هست در فرض عجز از عدل دیگر ولی اتیان به مسقط تکلیف لازم نیست این کبری مفروغ عنه است، و لذا در مباحث دیگر این مطلب مطرح است که مثلا اگر کسی به سفر رفت نیت اقامه عشرة ایام کرد، خوابش برد موقعی که بیدار شد فقط به اندازه چهار رکعت تا غروب آفتاب وقت دارد، قبل از غروب آفتاب متمکن از چهار رکعت نماز است نه هشت رکعت، آقای خوئی فرموده لازم نیست این آقا نیت اقامه عشرة ایامش را بشکند، بلکه این آقا که ناوی اقامه است موضوع هست برای اینکه ناوی الاقامة عشرة ایام یصلی الظهر و العصر تماما، این آقا هم می گوید من که نمی توانم هم نماز ظهر را تماما بخوانم و هم نماز عصر را تماما بخوانم در وقت، لذا تکلیف به نماز ظهر ساقط می شود در وقت نماز عصر چهار رکعتی می خواند، لزومی ندارد که این آقا نیت اقامه خودش را بشکند با اینکه می تواند این کار را بکند تصمیم بگیرد یک سفر چهار فرسخی در ضمن این ده روز برود، هنوز که نماز چهار رکعتی نخوانده تا نشود کاری کرد، ولی آقای خوئی می گوید لازم نیست این کار را بکند، قصد اقامه را ادامه می دهد فوقش نماز ظهر فوت می شود معذور است.

اما اگر کسی بگوید واجب جامع بین صلاة قصر فی السفر و صلاة تمام فی الحضر هست، که بر هر مکلفی این جامع واجب است که ما استظهارمان از ادله این است وفاقا لما یظهر من البحوث، آنوقت می گوئیم آقا شما می توانی این جامع را امتثال کنی به اینکه نیت اقامه را بشکنی قصد اقامه ات که شکسته شد نماز ظهر دو رکعتی و نماز عصر دو رکعتی داخل وقت بخوانی، و لذا به نظر ما واجب هست که قصد اقامه را این شخص از بین ببرد، ولی اگر از بین نبرد نماز عصر چهار رکعتی خواند صحیح است باطل نیست ولی عقل به او می گوید متعین است بر تو جامع بین صلاة قصر فی السفر و و التمام فی الحضر به اینکه قصد اقامه را بشکنی و کاری کنی که بتوانی نماز ظهر و عصر را در داخل وقت درک کنی، البته جامع بین صلاة قصر فی السفر با این قید و صلاة تمام فی الحضرريال قید سفر و حضر به نماز ما قید متعلق تکلیف است و نه شرط تکلیف، اینطور نیست که شالرع فرموده کسانی که مسافر هستند بر انها قصر واجب است تعیینا و آنهایی که حاضرند بر آنها قضاء واجب است تعیینا، نخیر، قید موضوع نیست سفر و حضر، شاهدش این است که انسان در اثناء وقت می تواند برود سفر و نمازش را در سفر شکسته بخواند، با اینکه تا ساعت سه بعد از ظهر در وطنش بوده اما عمدا نماز را ترک می کند می رود در سفر نماز شکسته می خواند، این معلوم می شود جامع بین صلاة تمام فی الحضر و القصر فی السفر واجب است که انسان می تواند اختیارا این عدل را رها کند و برود سراغ عدل دیگر.

اما بحث قضاء روایت می گوید اگر در سفر فوت شده باید قصرا قضاء کنی اگر در حضر فوت شده باید تماما قضاء کنی، معیار این است که در زمان فوت صلاة مسافر باشی یا حاضر، این را روایات تعیین کرده است، اما در داخل وقت من مکلفم به جامع بین صلاة تمام فی الحضر و صلاة قصر فی السفر، شاهدش همین است که عرض کردم من اول وقت در وطن خودم هستم امام نماز نمی خوانم اختیار سفر می روم در سفر نماز قصر می خوانم، چه بسا در سفر هم نماز نمی خوانم بر می گردم دومرتبه به وطنم هنوز وقت باقی است باز در وطنم نماز تمام می خوانم، این معلوم می شود که من مکلفم به جامع نه اینکه مکلف باشم به خصوص یک حصه، اگر مکلف به حصه بودم چرا او را ترک کردم، من مکلفم به جامع و جامع را می توانم در ضمن هر کدام از این ابدال و عدلها اتیان کنم.

پس کبری مفروغ عنه است که اگر چیزی عدل واجب باشد من متمکن نباشم از عدل دیگرش عقلا واجب می شود اتیان به این عدل، اما اگر صرفا مسقط باشد بدون اینکه عدل واجب باشد بر من چیزی لازم نیست.

در بحث تطهیر مسجد این را گفته اند که اگر کسی خودش متمکن از تطهیر نیست ولی اگر به دیگران خبر بدهد آنها می آیند و تطهیر می کنند مسجد را، آیا واجب است اعلام غیر، همین بحث می آید که آیا آنی که بر من واجب است جامع ایجاد طهارت هست در مسجد ولو با فعل غیر آن هم نه فعل تسبیبی، گاهی فعل فعل تسبیبی است که به یک کسی امر می کنم حالا باجرة أو بغیر اجرة مثل اینکه به پسرم امر می کنم برو مسجد را تطهیر کن او می شود تطهیر تسبیبی من، اما در این مثال بحث فعل تسبیبی نیست اصلا فعل غیر است و من هیچ نقشی در ایجاد آن ندارم مگر اینکه به او خبر بدهم که ایها المؤمن این مسجد نجس است شما خودت می دانی و خدای خودت، می دانم اگر به او بگویم می رود مسجد را تطهیر می کند، اما تطهیر او فعل تسبیبی من و مستند به من نیست، نمی گویند انت طهّرت المسجد، انت طهرت المسجد مستند به من نیست، بله اگر من اجیر می کردم شخصی را برای تطهیر مسجد بعید نبود استناد به من پیدا کند، اما صرف اخبار غیر به نجس بودن مسجد از دست من می آید، خوب همین بحث هست که آیا آنی که بر من واجب است طبیعی ایجاد طهارت در مسجد است ولو مستند به من نباشد، خوب حالا که من عاجزم از آن فرد ایجاد طهارت که مستند به من است عقل می گوید پس به دیگری خبر بده تا فرد دیگری از ایجاد طهارت در مسجد حاصل بشود که فعل مستند به شما نیست، جامع ایجاد الطهارة فی المسجد به عهده شما آمده است، که نظر بعضی در واجب کفائی این است که می گویند طبیعی الفعل به عهده مکلف می آید بدون استناد آن فعل به این مکلف، اما اگر بگوئیم نه آنی که واجب است بر من این است که من ایجاد کنم طهارت را در مسجد، ایجاد طهارت مستندا به من مکلف این واجب است، و تبرع غیر و فعل الغیر و تطهیر غیر بدون استناد به من مسقط تکلیف است نه مصداق متعلق تکلیف، دلیل نداریم که بر من که عاجزم خودم تطهیر کنم مسجد را اما مباشرة او تسبیبا دلیل نداریم که لازم باشد به دیگران خبر بدهم.

 پس کبریی مسئله مسلم است، مهم صغرای مسئله است که بحث نماز جماعت است، به نظر ما شکی نیست که نماز جماعت با نماز فرادی اینها هر دو مصداق آن طبیعی صلاة واجبه هستند، معنا ندارد فقهیا که ما بگوئیم نماز جماعت مصداق صلاة واجبه نیست بلکه مسقط صلاة واجبه است.

 مرحوم نائینی دیده اگر بگوید صلاة جماعت عدل الواجب و مصداق الواجب هست عقلا کسانی که متمکن از قرائت صحیحه نیستند لازم است بروند در نماز جماعت شرکت کنند و این هم سخت است گفته ما از یک صحیحه استفاده می کنیم که نماز جماعت مسقط وجوب قرائت است و نه عدل الواجب، نه اینکه واجب جامع بین قرائت در نماز فرادی است و حضور در نماز جماعت، نخیر واجب است قرائت در نماز بر کسانی که در جماعت شرکت نمی کنند، آنی که در جماعت شرکت می کند تکلیف ندارد به قرائت، خوب اتیان به مسقط تکلیف هم که لازم نیست برای کسی که عاجز است از قرائت صحیحه، لایکلف الله نفسا الا وسعها، ایشان فرموده شاهد بر اینکه حضور در جماعت مسقط وجوب قرائت است و نه عدل واجب این است که در روایت داریم سینُ بلال شینٌ عند الله، اگر بنا بود نماز جماعت شرکت کردن بشود عدل الواجب خوب بلال باید می رفت در نماز جماعت شرکت می کرد نه اینکه اکتفاء کند به سین بجای شین، این معلوم می شود که بلال که لازم نیست شرکت کند در نماز جماعت و خدا سین گفتن او را بجای شین تنزیل کرده منزله شین دیگران معلوم می شود نماز جماعت مسقط است و الا باید در نماز جماعت شرکت می کرد تا مبتلا به گفتن سین بجای شین نشود.

آقای خوئی فرموده اولا این ورایت مرسل عامی که سند ندارد، ثانیا شین فقط در تشهد نماز است، خوب تشهد هم که مشترک است بین نماز فرادی و جماعت و همه باید تشهد بخوانند، امام که متحمل تشهد مأموم نیست، سوره حمد که شین ندارد، اما سوره های دیگر قرآن خوب مجبور نیست که این شخص اذا الشمس کورت بخواند برود قل هو الله احد بخواند، مگر اینکه کسی بگوید که این را بنده عرض می کنم که سین بلال عند الله شین اطلاق دارد که ولو بلال دوست داشت در نماز فرادایی که می خواند سوره اذا الشمس کورت بخواند، ولی مرحوم نائینی این را نپذیرفته، چون مسلم دیگر اختیار یکی از سور قرآن واجب تخییری است او را که نمی شود انکار کرد، در او که بحث مسقطیت نمی آید و او را که مرحوم نائینی با بحث مسقطیت نمی تواند حل کند، خوب فرادی می خوانی بخوان اما جناب بلال چرا سوره اذا الشمس کورت را انتخاب کردی و سوره قل هو الله را انتخاب نکردی، این را که دیگر مرحوم نائینی نمی تواند توجیه کند با پیش کشیدن بحث مسقطیت، و اگر بحث اذان بلال باشد که اصلا نباید مرحوم نائینی به این روایت استدلال می کرد.

ما یک چیز دیگری اضافه بر این اشکالات می گوئیم که سلمنا که سین بلال شین عند الله این دلیل نمی شود که حضور در نماز جماعت مسقط باشد، نه، عدل الواجب هست حضور در نماز جماعت اما عدل دیگرش جامع بین قرائت صحیحه است و قرائت ملحونه از شخصی که لکنت زبان دارد، آقا یا نماز جماعت بخوانید یا نماز فرادی بخوانید که قرائتتان صحیح ابشد یا قرائت ملحونه ناشی از لکنت زبان داشته باشید، خوب در نماز اصلا شوره تکویر بخواند و بجای اذا الشمی کورت بگوید اذا السمس کورت او هم می شود عدل واجب، آقا عدل اضطراری را ما در آورده ایم، خوب عدل اضطراری عدل است برای کسی که قرائت صحیحه ندارد بخاطر لکنت زبان عدل و بدل قرائت قرار داده اند، بدلش شده قرائت ملحونه ناشی از لکنت زبان، و کل این نماز با قرائت جامع بین قرائت صحیحه یا قرائت ملحونه ناشی از لکنت زبان عدل است برای نماز جماعت، چرا می گوئید نماز جماعت مسقط است؟ و این هم در مورد کسی است که لکنت زبان دارد، نه آنی که تعلم نکرده قرائت صحیحه را، جوان بود نرفت مکتب که حمد و سوره اش را صحیح بخواند حالا که سنش بالا آمده می گوید نمی توانم قرائتم را تصحیح کنم، او را که نمی گوید که، پس مقتضای قاعده همین است که کسانی که قرائت صحیحه نمی توانند داشته باشند آنها شرکت کنند در نماز جماعت.

فقط ما از روایات استفاده کردیم که حضور در نماز جماعت بر اینها لازم نیست، اگر از اول متمکن از تعلم نبودند این قدر متیقن است، چون در موثقه مسعدة بن صدقه داریم انک قد تری من المحرّم من العجم لا یراد منه ما یراد من العالم الفصیح، کسانی که محرّم هستند یعنی تازه دارند عربی صحبت می کنند، عجمی که لم یخالط العرب، نورس است، به شهر محرم می گویند محرم چون در ماههای قمری اولین ماه قمری است، تازاینه هایی که هنوز زبر است چون هنوز استفاده نشده از انها می گویند صوت محرم یعنی تازاینه کارنکرده، المحرّم من العجم آن عجمهایی هستند که زبانشان به عربی کار نکرده لذا گیر می کنند در حرف زدن، خدا از آنها نمی خواهد آنجور قرائتی را که از متکلم فصیح عرب می خواهد، این در صورتی است که مقصر نبودند در تعلّم.

اما اگر مقصر بودن در تعلم بعضی فقهاء می گویند لازم است شرکت کنند در نماز جماعت، بخاطر ترک تعلم مستحق عقاب شدند عقل می گوید بروید در نماز جماعت شرکت کنید تا دفع عقاب بکنید از خودتان، ما می گوئیم نه، اطلاق این موثقه مسعده شامل اینها هم می شود، خوب المحرّم من العجم کسی است که زبانش به عربی باز نشده ولو عن تقصیر منه، کوتاهی کرده.

خوب چه بسا افرادی هستند ولو صدق می کند المحرّم من العجم اما ناشی است از ترک تعلم و قلّت اهتمام اطلاق این موثقه می گیرد، اما استحقاق عقاب را هم که ما بارها گفته ایم انی لغفار لمن تاب، این آقا هم می گوید خدایا هر چی جوانیمان کوتاهی کرده ایم توبه می کنیم الآن هم که المحرّم من العجم لایراد منه م ابرائ من العالم الفصیح، الآن که دیگر نمی توانیم یاد بگیریم همینجوری می خوانیم نماز را، و الا اگر اطلاق این روایت شامل نمی شد این فرد مقصر را بحث حکم عقل نبود به اینکه باید در نماز جماعت شرکت کند، بلکه اصلا اگر در نماز جماعت شرکت نمی کرد و فرادی نماز می خواند مع التمکن از حضور در جماعت نمازش باطل بود، چون اگر اطلاق این روایت نگیرد دلیل نداریم بر اکتفاء به این قرائت ملحونه، ما به نظرمان اطلاق این ادله می گیرد و شامل این مقصر هم می شود.

در صحیحه عبد الله بن سنان هم داریم لو ان رجلا دخل فی الاسلام لا یحسن ان یقرأ القرآن اجزءه ان یکبر و یسبح و یصلی، ولو این لا یحسن ان یقرأ القرآنش ناشی است از تقصیر.(قید دخل فی الاسلام هم قید غالبی است و لذا ذکر او نافی افراد نادر نیست).

اگر شک بکنیم که آیا نماز جماعت مسقط است یا عدل است نوبت به اصل برائت می رسد، اصل برائت جاری می کنیم از وجوب جامع بین قرائت و حضور در جماعت، اینجا اصل برائت از جامع اثر دارد، چون من عاجزم از قرائت صحیحه، اینجا به نفع من است وجوب تعیینی قرائت صحیحه، وجوب جامع بین قرائت صحیحه و حضور در جماعت کلفت زائده دارد، اینجا اصل برائت از وجوب جامع بین قرائت صحیحه و حضور در جماعت جاری می شود، اما وجوب تعیینی قرائت در نماز او که قطعا شامل عاجز نمی شود لا یکلف الله نفسا الا وسعها، برائت از وجوب جامع در اینجا بلامعارض جاری می شود، اثرش هم این است که دیگر حضور در نماز جماعت واجب نیست، ولی ما که گفتیم نوبت به شک نمی رسد، ما اگر نداشتیم این ادله خاصه را، می گفتیم مطمئنا وجوب تعلق گرفته به جامع بین صلاة فرادی مع القراءة و حضور در صلاة جماعت.

اواخر جلسه 1114

### یقع الکلام فی دوران الامر بین الاقل و الاکثر فی المحرمات

دوران امر بین اقل و اکثر در محرمات سه فرض می شود:

فرض اول: اینکه اقل و اکثر استقلالی باشد، مثل اینکه نمی دانیم غناء محرم مطلق صوت لهوی است کما علیه المشهور، یا خصوص صوت لهوی ای است که در کلام باطل و لهوی هست که نظر محقق ایروانی است، که می گوید ما وجدانا فرقی بین غناهای محرم و آوازهای خوش نمی بینیم الا اینکه محتوای غناهای محرم محتوای لهوی است همین که حرف از عشق و عاشقی و اینها می زند، آواز خوش در ضمن کلام لهوی غناء محرم است، حالا ما شک کنیم مراد کدام است می شود اقل و اکثر در محرمات، اصل برائت جاری می کنیم از حرمت آواز لهوی که در کلامی است که لهوی نیست بلکه کلام حق است، اصل برائت از او جاری می کنیم در او هم هیچ شکی نیست، البته اگر شبهه حکمیه باشد مثل این فرض که شبهه مفهومیه ای است که بازگشتش به شبهه حکمیه است ایجا باید مجتهد اجراء برائت نکند نه عامی قبل الفحص.

فرض دوم: دوران امر هست بین اقل و اکثر در محرمات در اقل و اکثر به نحو صرف الوجود، مولا به عبدش گفت که حرف نزن چون می خواهد مردم فکر کنند عبدش کر و لال است راحت حرف بزنند این هم گزارش بدهد به مولا تا بتواند توطئه ئوطئه گران را کشف کند، خوب مولا به عبدش می گوید حرف نزن این نهی از صرف الوجود است دیگر، اما نمی دانیم مولا به این عبدش گفت مطلقا حرف نزن یا گفت بلند حرف نزن، اینجا هم بلا اشکال اصل برائت جاری می شود از حرمت حرف زدن مطلقا، چون نمی داند آیا حرام است مطلق تکلم یا خصوص تکلم جهری، ولی هر کدام حرام باشد به نحو صرف الوجود است که اگر یک بار تکلم کرد دیگر کار از کار می گذرد و همه پی می برند که این عبد کر و لال نیست و نقشه مولا به هم می خورد، خوب این هم اقل و اکثر ارتباطی است، دقیقا مثل اقل و اکثر ارتباطی در واجبات، منتهی در واجبات مطلوب فعل است در اینجا مطلوب ترک است، چه جور در اقل و اکثر در واجبات نمی دانیم آیا نه جزء واجب است یا ده جزء به نحو واجب ارتباطی، اینجا هم هیمنجور است نمی دانیم نهی ارتباطی شده از افراد تکلم یا نهی ارتباطی شده از افراد تکلم جهری.

فرض سوم: دوران امر بین اقل و اکثر هست در محرمات ارتباطیه اما نه به نحو صرف الوجود بلکه به نحو مجموع الوجودات، نمی دانیم مولا گفته همه این نه نفر را اکرام نکن یا همه این ده نفر را اکرام نکن، برای امتثال نهی از مجموع کافی است ترک یک فرد، یعنی اگر گفته مجموع این نه نفر را اکرام نکن همین که اکرام یکی از این نه نفر را ترک کنیم امتثال کرده ایم این هی از مجموع اکرام این نه نفر را، و اگر یکی اضافه کرده به این نه نفر یک نفر دیگر را شده ده نفر و گفته مجموع اینها را اکرام نکن، آن نه نفری را که آن گوشه نشسته اند آنها را اکرام کنیم آن نفر دهم را اکرام نکنیم امتثال کرده ایم تکلیف را، چون گفت مجموع این ده نفر را اکرام نکن کافی الست که ترک کنیم اکرام نفر دهم را، حالا که نمی دانیم آیا این ده نفری که در اتاق هستند منتهی یکی از آنها زید است که در گوشه اتاق مشغول خواندن قرآن است نه نفر دیگر هم مشغول لاطائلات هستند، نمی دانم مولا گفت مجموع این نه نفر را اکرام نکن که باید لااقل یکی از این نه نفر را ترک کنیم اکرامشان را، یا گفت یکی از این ده نفر را اکرام نکن که باید یکی از این ده نفر را ترک کنیم لااقل اکرامش را، خوب مقتضای اصل برائت این است که بر ما حرام نیست اکرام مجموع این نه نفر، شک داریم دیگر، اگر مجموع این ده نفر را اکرام کنیم و برای همه آنها چایی ببریم یقینا عصاین کرده ایم تکلیف را، اما اگر نه تا چایی بریم برای آن نه نفری که دارند حرف می زنند و برای زید که در گوشه نشسته است چایی نبریم اگر نهی شده بودیم از اکرام مجموع این نه نفر عصاین کرده ایم تکلیف را ولی اگر نهی شده بودیم از مجموع اکرام ده نفر عصاین نکرده ایم تکلیف را، شک که می کنیم اصل برائت جاری می کنیم از حرمت اکرام مجموع این نه نفر، چون شاید مولا گفته مجموع این ده نفر را اکرام نکن، که اگر اینجور گفته ما هم ترک کرده ایم اکرام زید را که نفر دهمی است، این مقتضای اصل برائت است، ولی مرحوم نائینی و محقق عراقی اینجا اختلافی دارند که ان شاء الله فردا بررسی می کنیم.